

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

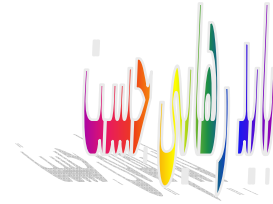
[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سوما کاویانی



نشسته بودم با تن آبله ز فقر  
با جسمی شلاق خورده استبداد  
افتاده بودم در زمین سخت سرد  
گرسنه، بیمار، بی دارو و درمان  
انفلاق شد و گفتند مردمان انقلاب است  
گفتم: آه... آه... باید به پا خیزم  
با تن رنجور و شلاق خورده ستم  
به پا ایستادم به پیش رفتم  
دیدم روسان را گفتم:  
شاید بر هاندم ز استبداد  
دست پیش بردم تا بفشارم دست دوستی او  
دستم ز بیخ برید  
با دست بریده رفتم و گفتم:

نه...این زمن نیست  
باید از این اژدها رهائی جست،باید رهائی جست  
دیدم مردمانرا به هر سو سلاح به دست  
گفتم: باید، باید، باید با اینها پیوست  
رفتم به سوی اولین دسته ای که دیدم  
گفتم: برادران، من نیز با شماستم  
یکی با عمامه بسته به سر پیش بیامد  
با تیغ زنیام بر کشیده دست دیگرم برید  
رفتم با دودست خون چکان نزد گروه دومی  
گفتم:میخواهم برای میهنم برزمم ،من نیز با شمایم  
ریش جنبائید با خشم وپایم برید  
رفتم نزد سومی گفتم: برادران، برادران  
من با همه وجودم،از اعماق قلبم  
می خواهم برای آزادی برزمم  
آنکه پیشتاز همه بود در آن گروپ  
با شمشیر آخته و آلوده با زهر ، پای دیگرم برید  
سینه کشان رفتم تا بیبوندم با چهارمی  
گفتم: میخواهم خونم را نثار عدالت کنم  
با تیر زد به چشمم وچشمم کشید  
خریدم نزد گروه دیگری گفتم با فریاد:  
من افغانم و افغان باید بود آزاد  
(پکول) برزمین زدوچشمی دیگرم کشید

آه افسوس هر قدر که پیش رفتم جز وحشتم نیفزود  
یکی چشم کشید و دیگر زبانم برید  
یکی به تنم نشتر زد و دیگر رگ جانم برید  
یکی با میخ کوبیده سرم و دیگری سینه ام برید  
یکی به شانه انداخت چپن و بر زخم نمک پاشید  
دیدم، در وسط میدان مانده ام تنها، تنم آغشته به خون  
دیدم به اطرافم گرگان درنده خو  
دیدم بر فرازم در پروازندکرگسان  
دیدم به عقبم ازدهائی با نقاب سرخ  
دیدم در مقابلم ازدهائی با لباده (سیا)  
فریاد زد قلبم که نه... نه باید رهائی جست  
باید رهانید میهن را زین چهره های شوم  
وزین چهره های نحس باید رهائی جست  
باید آزادی جست تا قلب در تپیدن است  
تا در رگ های ما خون درویدن است  
باید رهائی جست  
باید شناخت خودی را ز بیگانه  
باید شناخت دوست را ز دشمن  
باید فرق کرد شب را ز روز  
باید آفتاب را با دو دست محکم گرفت  
باید زاین پنجه های خون چکان رهائی جست  
باید رهائی جست

باید رهائی جست!

(سوماکاوینی)

۲۳ اپریل، ۰۸